

کاسب محله گلشور شغلش را با کار فرهنگی پیوند زده است

از سنگر جبهه تا سنگر فرهنگی

سکینه تاجی «کُلُّکُم رَاعٍ وَ کُلُّکُم مَسْئُولٌ». این حدیث معروف، خط مشی زندگی سید محمد گوهری، کاسب محله گلشور شده است؛ مردی که سال‌های نوجوانی به جبر روزگار از درس و مدرسه فاصله گرفت و نان آور شد و سال‌های جوانی را در التهاب و کشمکش جنگ گذراند و امروز در سنگر کار و تولید، همچنان بر رسالت اصلی خود استوار است: یادآوری مسئولیت همگانی و ادای دین به شهدا. کسی که امر به معروف و نهی از منکر برای مسئولان را جزو واجباتی می‌داند که امیدوار است عمل به آن‌ها ما را از زیر دین خون هزاران شهید بیرون بیاورد.

۴

داستان جلد

ماهیچه مسئولیم

هم‌کلاسی شهید کاوه متولد نجف

می‌خواهم سر صحبت را درباره روزهای دور باز کنم، درباره سال‌های نوجوانی و جوانی. ببینم چه راهی را طی کرده تا حالا که در میانه دهه ۶۰ زندگی به چنین آرامشی در کلام و رفتار رسیده است؛ «من باشهید کاوه هم‌کلاس بودم، توی یک مدرسه در خیابان خسروی نو، یکی دو سال مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، درس را رها کردم. روزگار، اجازه و مجال درس خواندن را از من گرفت، باید می‌رفتم سر کار، اوضاع معیشتی آن قدر سخت شده بود که با همه علاقه‌ام به درس خواندن، قید مشق و مدرسه را زدم و رفتم توی بازار کار.»

دفترچه خاطرات که باز می‌شود، ورق‌ها خود به خود به عقب تر هم برمی‌گردند، روزهایی که شاید خیلی‌ها ایمان حتی در این دنیا نبوده‌ایم اما از شنیده‌های دیگران باخبر شده‌ایم از اوضاع، «وضعیت کار و معیشت پدرم در مشهد خوب نبود. اواخر دهه ۳۰ بود که پدرم راهی عراق شد تا ناوایی اش را در نجف راه بیندازد. آن سال‌ها ایرانی‌های زیادی برای کار به نجف می‌رفتند و اتفاقاً از همین مشهد، تعداد زیادی ناوا آنجا بودند. سید محمد در نجف به دنیا آمد و تاده سالگی هم آنجا بود و تا کلاس چهارم را در مدرسه ایرانی هادرش خواند. اوضاع گویی بروفق مراد بود تا آنکه دست ناپاک قدرتمندان، دوباره آرامش زندگی‌شان را به هم ریخت؛ «باتنش‌هایی که بین ایران و عراق اتفاق افتاد، صدام ایرانی‌های مقیم عراق را اخراج کرد. ما آواره‌وبی چیز برگشتیم مشهد، پدرم دیگر توان و سرمایه‌ای برای شروع کارش در مشهد نداشت. اصالتاً اهل فریمان بود. برگشت آنجا و در یک زمین کشاورزی مشغول به کار شد. من ماندم مشهد برای درس خواندن، اما مدتی که گذشت، دیدم باید بروم سر کار.»

نشسته‌ایم گوشه فروشگاه ساده سید، نگاهی به بنرها و کاغذهایی می‌اندازم که آقا سید محمد به دیوار مغازه زده است تا نگاه مشتریان، در دقایقی که در اینجا هستند، به آن‌ها بیفتد؛ آیات و روایاتی درباره ضرورت حفظ حجاب و البته یک خبر خوب؛ تخفیف برای خانم‌های دارای حجاب برتر چادر؛ «هرکس به یک نحوی در کار خودش، مسئول است، براساس همان حدیث معروف کلکم راع و کلکم مسئول، تذکر و امر و نهی زبانی گاهی جواب برعکس می‌دهد، بعضی‌ها واکنش‌های بدی نشان می‌دهند، توهین می‌کنند، من با عقل خودم فکر کردم که شاید به این شکل بهتر جواب بدهد. چون این‌ها دیگر حرف من نیست، حرف حدیث و روایت است و اگر کسی اعتقاد داشته باشد، با دیدن همین‌ها هم باید تحت تأثیر قرار بگیرد.»

سید محمد از واکنش‌های خوب و بد مشتریان در این مدت تعریف می‌کند و البته تأکید دارد بیشتر از نود درصد آن‌ها برایشان جالب است و تشکر می‌کنند از این حرکت فرهنگی، می‌گویند: عده بسیار کمی هم هستند که حتی حرف خدا را هم بر نمی‌تابند و رفتار ناپسندی می‌کنند. ماهم قرار نیست با کوچک‌ترین حرف مخالف، از میدان به در شویم.

